

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه و مرحوم سید فرمودند به این که در تعریف بیع انشاء تملیک عین، این عین شامل کلی هم می شود یا کلی فی الذمة یا کلی ذمی، مثل این که بگوید یک کیلو گندم به این قدر فروختم، شامل آن هم می شود، آن وقت لذا بحث در این جا شد، یکی هم شامل بیع دین می شود، این دو تا را گفتیم بعد از این که کلمات اصحاب را خواندیم خودمان جداگانه یک بررسی ای بکنیم ببینیم به کجا می کشد.

خدمتتان عرض شد که ما در باب این که آیا شامل عین می شود یا نه، مقداری هم از عبارت شرح مجله احکام عدلیه خواندیم آن هم اشکال داشت و عبارات اهل سنت هم کذلک و اشکالشان بیشتر این بود که این مصداق لاتبع ما لیس عندک است، چون پیغمبر به حکیم ابن حزام فرمودند لا تبع ما لیس عندک و این اگر بخواهد بر فرض هم بفروشد یک کیلو طبق شرائط بیع سلم باید باشد، حالاً بخواهد بفروشد به صورت حال نمی شود، به نحو سلم اشکال ندارد، این خلاصه اشکالی بود که آقایان کرده بودند و توضیحاتش را اجمالاً عرض کردیم.

ببینید ما در این مسئله اول طبق روایات صحبت می کنیم، بعد می آئیم روی قواعدی که هست ببینیم آیا واقعا این بیع صدق می کند و تملیک عین روی چه ضابطه ای شامل بشود.

عرض کنم که در روایاتی که ما داریم عرض کردم برای این که با این مطلب آشنا بشوید یک مقداری در این مسئله هم ابواب عقد البیع و سائل را نگاه بکنید و هم ابواب احکام العقود و غیر ذلک از این ابوابی که به اصطلاح مناسب با همین باب است یعنی کل ابوابش را انسان نگاه بکند خیلی در این جهت نافع است.

مرحوم صاحب یک بابی دارد عنوانش در ابواب احکام العقود، باب أنه يجوز، عرض کردم باب أنه هم می توانیم بخوانیم، باب أنه يجوز، دو جور می شود خواند، إنه / أنه يجوز أن یبیع ما لیس عنده حالاً إذا کان یودیا، يجوز أن یبیع، این درست است، بیع کلی اشکال ندارد

آن وقت این روایاتی که ایشان در این جا آورد بر می گردد، ما دیگر وارد بحث اسانیدش نمی شویم، مرحوم کلینی هم دارد، مرحوم شیخ طوسی هم قدس الله سره دارد، فقیه هم دارد، برمیگردد به کتاب حسین ابن سعید عن الصفوان، عرض کردیم هم خود حسین ابن سعید صاحب کتاب است و کتب در فقه نوشته هم خود صفوان، کتاب فی الحلال و الحرام دارد، این کتاب ایشان از کتاب های خیلی معروف بود، البته خبر چون بعد باز مثل بقیه کتاب ها بعضی هایش حذف و حک و اصلاح شده کتاب به ما الان نرسیده، بعضی از کتب حسین ابن سعید رسیده این نرسیده.

عن اسحاق ابن عمار و عبدالرحمن ابن حجاج

اسحاق ابن عمار زمان خود حضرت صادق و کذلک عبدالرحمن جزء علما هستند، البته عبدالرحمن ابن حجاج به لحاظ علمیت بالاتر از اسحاق است و با علمای اهل سنت کوفه هم ایشان بحث داشته، گاهی اوقات هم امام از او می پرسند که مثلاً فلان عالم اهل کوفه در این مسئله چی و هر دوی این بزرگوار از موسی ابن جعفر سلام الله علیه عده ای از روایات دارند، بعضی هایش همچین آدم احساس می کند که مثلاً مشهور نیست یا باید یک نوع تاویل بشود.

به هر حال سند روایت به حسب ظاهر صحیح است و به اصطلاح بعضی از آقایان، سند روایت صحیح اعلائی است. مراد از صحیح اعلائی سندی است که تمام روایات ثقات و اجلای اصحاب، این نکته دوم است نه فقط ثقات، جز اجلای اصحاب. به هر حال در این کتاب دارد، این روایت از حضرت صادق است

سالتُ ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يشتري الطعام من الرجل

بینید یشتی الطعام، این طعام یعنی مثلا گندم، من عرض کردم شواهد لغوی و قرانی کاملا واضح است که طعام در زمان خصوصا نزول قرآن در مدینه به معنای غذای خشک بوده، طعام نه به معنای مطلق خوراکی، خوراک نیست، غذای خشک است، مثل گندم، مثل جو، مثل کشمش مثلا به خود انگور، طعام نمی گفتند اما به کشمش می گفتند. آن غذایی که خوراکی بود و ماندگار بود، اصطلاحا اگر تر بود خراب می شد، ترشیده می شد، اگر خشک بود ماندگار بود و لذا در آیات مبارکه طعام به این معناست، و طعام اهل الکتاب حلٌ لکم، مراد مثل گندم و این هاست نه آن غذایی که تر باشد مثل فرض کنید پلو یا خورشت و این جور چیزها. بهش طعام نمی گفتند، البته الان در لغت عرب عوض شده.

کما این که کرارا عرض کردیم در لغت عرب در همان زمان هم فرق بوده بین هیئت فعلی طعام و این اسم مصدر بوده یا این اسم طعام، طعم را به شرب آب هم می گفتند، به صورت فعلی اما خود طعام را دیگه به آب نمی گفتند اما به صورت فعلیش در همان قصه داوود است، و من لم یطعمه فإنه منی، لم یطعمه یعنی لم یشربه.

پرسش: در مورد آب زمزم داریم طعام

آیت الله مددی: طعام آب زمزم احتمالا روی نکته دیگری باشد، حالا یکم بحث دیگه خارج می شود.

عن الرجل یشتی الطعام من الرجل لیس عنده

ظاهرا مراد این است دیگه یعنی همین فرضی که ما داریم، می گوید ده کیلو گندم، تصادفا فرض هم می کند که پیشش هم نیست ده کیلو گندم، می گوید ده کیلو گندم ازت خریدم لیس عنده فیشتی منه حالا، در مقابل سلف، نمی گوید ده کیلو گندم در وقت رسیدن قال لیس به باس

اشکال ندارد، این همین ظاهرا مانحن فیه است.

قلتُ إِنْهُمْ یفسدونه عندنا

همینی که من پریروز نقل کردم، آقای طباطبائی فرمودند از کجا؟ معلوم می شود همان زمان هم این فتوا بوده، این فتوای جدیدشان نیست، عرض کردم عبدالرحمن ابن حجاج بیشتر، گاهی هم اسحاق ابن لکن عبدالرحمن ابن حجاج چون با علمای کوفه آشنا بوده با آن ها بحث می کرده، عندنا یعنی در کوفه، یعنی علمای کوفه این را فاسد می دانند، این را درست نمی دانند.

قال و آی شیء یقولون فی السلم

امام می فرماید و آی شیء یقولون فی السلم، چی می گویند؟

قلت لا یرون به باسا

آن را می گویند سلم اشکال ندارد.

یقولون هذا إلی أجل فإذا کان إلی غیر اجل و لیس عند صاحبه فلا یصلح

روشن شد؟ خیلی حدیث لطیفی است یعنی عباراتش هم خیلی دقیق است، غیر از این که سندش هم خیلی صحیح است، خیلی عباراتش هم متین و علمی و اصطلاحی است. می گویند آن چون روی اجل است اشکال ندارد اما اگر غیر اجل شد احتمالا همین بحثی که مرحوم نائینی دارند چون مثلاً عین ندیدند، قبض محقق نشده، شاید اشکالشان این بوده.

فإذا کان إلی غیر اجل و لیس عند صاحبه، اگر نیست فلا یصلح.

فقال علیه السلام فإذا لم یکن إلی اجل کان اجود

حالا اجود دارد، احق هم دارد، چطور شد برای شش ماه دیگه بخواهد بگوید درست است اما الان تا نیم ساعت دیگه می رود حاضر می کند این درست نباشد

ثم قال

البتة این کلام فإذا لم یکن إلی اجل کان اجود، ظاهراً نحوه استدلال با اهل سنت است یعنی شبیه یک نوع قیاس.

پرسش: قیاس اولویت؟

آیت الله مددی: آهان، تقریبا

ثم قال لا باس بأن يشتري الطعام، خوب دقت بکنید و ليس هو عند صاحبه حالا و إلى اجل

اشکال ندارد فقال لا يسمّى له اجلا إلا أن يكون بيعا

بیع در این جا یعنی آن که می فروشد.

لا يوجد مثل العنب و البتيخ و شبهه في غير زمانه فلا ينبغي شراء ذلك حالا

این درست است، این شراش به صورت حال نمی شود، خربزه در وقتی که رسید، هندوانه در وقتی که رسید. عنب که واضح است،

بتيخ را الان عرب ها به معنای خربزه می گیرند اما بتيخ در روایت شامل هندوانه هم می شود یعنی یک نوع هندوانه بود، البته هندوانه

به اصطلاح این شکل موجودش که همین هندوانه های گرد قدیم، این چون از هند آمده بوده در حقیقت هندوئانه بوده. به هر حال این

هم یک روایتی است

آن وقت آن روایت معروف اهل سنت که لا تبع ما ليس عندك است مرحوم صاحب وسائل هم آن را آورده، یک حدیث خیلی معروفی

است، اگر خداوند حالی کرد در بحث های بیع که جلو برویم آن را شاید کامل متعرضش بشویم خیلی محل کلام است، جزء سنن

پیغمبر اکرم قرار داده شده و توضیحاتش را ما عرض کردیم این روایت در کتب اصحاب ما آمده اما در کتب اهل سنت از راه دیگری

آمده، یک شرح طولانی دارد، من چند بار عرض کردم یک کتابی دارد عبدالله پسر عمر و عاص، تصادفا این حدیث اول آن کتاب

است، صحیفه صادق اگر یاد مبارک آقایان باشد چند بار اسم بردیم، این صحیفه صادق اول روایتش این است، اول اولش این است،

اول آن کتاب صحیفه صادق عبدالله پسر عمرو عاص این است و خوب دقت بکنید، این تکه تکه های روایات این صحیفه صادق هم

در روایات ما هست من جمله این، یک صحیفه ای بوده حدود هزار حدیث شاید بیشتر، عبدالله پسر عمرو عاص از پیغمبر شنیده و

شروع کرده به نوشتن، ایشان نوشتن بلد بوده، این خود از بچه های عمرو عاص که دنبال سیاست نبودند این دنبال فقه و اصول بوده، به

هر حال کتابی را به نام صحیفه صادق نوشته، اولش این است. البته بعدها این کتاب تقریبا زمان امام صادق این کتاب مطرح شد یا

.....
حتی اواخر امام باقر، اوائل قرن دوم که ما اسمش را گذاشتیم میراث های علمی صحابه که توسط نوه های آن ها نقل شده، یکی همین کتاب مسند زید بود که زید از پدرشان حضرت زین العابدین از پدرشان حضرت سیدالشهدا از امیرالمومنین، یا حالا ایشان یا از رسول الله. این هم اوائل قرن دوم است، یکی هم همین کتاب صحیفه صادق، این هم اوائل قرن دوم است، شخصی به نام عمرو ابن شعیب این نوه نوه عبدالله است، این عمرو از پدرش از عبدالله نقل می کند. از جدش عبدالله، یعنی پدر ایشان شعیب نوه عبدالله ابن عمروعاص است، از ایشان نقل می کند و عرض کردیم بعد از این که در دنیای، این تواریخ اگر روشن بشود، من گاهی تکرار می کنم این تاریخ در ذهنتان کاملاً روشن بشود و کاملاً دیگه واضح بشود.

این در قرن اول قرن دوم، در قرن سوم که مشغول تصحیح احادیث شدند، در حقیقت از اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم که مشغول کار شدند دو تا از بزرگان اهل سنت یعنی بخاری و مسلم، کل این کتاب را قبول نکردند، اشتباه نشود، این مطلب را خوب بدانید! کل این کتاب را قبول نکردند، نه بخاری قبول کرد نه مسلم، کل این کتاب عبدالله عمروعاص را قبول نکردند، همین نسخه ای که نوع عمروعاص نقل کرده، این نسخه را قبول نکردند، نسخه عمرو ابن شعیب لکن این هایی که درجه دو و سه این ها بودند مثل ترمذی، این ها دارند، نسائی دارد، سنن مسند احمد دارد، عده زیادی، بینشان بحث هم هست.

آن وقت عده ای مثل ابن حزم همان اولیش را قبول کرده ولی بقیه اش را قبول نکرده یعنی مجموعاً اهل سنت سه رای در این باره دارند، کسانی که اصلاً هیچیش را قبول نکردند، حالا ما هم مشکل داریم، نمی خواهم بگویم، این فعلاً مشکل اهل سنت است که به شما می گویم چون این روایت در پیش ما آمده، تا یک قسمت هایش هم خیلی خوب است، بزرگان اصحاب اند، این را من گفتم، قسمت اصحاب ما را گذاشتیم، یک مشکل هم قسمت اصحاب ما دارد اما بین اهل سنت به طور کلی این اصطلاح الان در ذهن مبارکتان باشد این خیلی حدیث دارد و خیلی هم کارگشاست، یکیش این حدیث است، همین حدیث خیلی کارگشاست، این حدیث را بزرگان اهل سنت مثل بخاری و مسلم، این تراز اول هایشان قبول نکردند، دومی ها چرا، عده ایشان قبول کردند و عده ایشان هم شبهه داشتند، حالا دیگه به هر حال.

پرسش: اشکال مسلم و بخاری که این کتاب را رد کردند چیست؟

آیت الله مددی: اشکالشان می گویند ثابت نیست سماع باشد، به نحو وجاده بوده، خود بخاری روی عمرو ابن شعیب اشکال ندارد، اشتباه نشود! روایت عمرو ابن شعیب را قبول می کند، این صحیفه را قبول نمی کند، می گوید این صحیفه ثابت نیست سماع بوده، احتمالا وجاده بوده لذا می گوید ثابت نیست و إلا خود این عمرو ابن شعیب مثل جد اعلایش عمرو عاص از آن اخبار روزگار است، از آن نواصب به تمام معناست، من چند دفعه عرض کردم ظاهرا هم ذوق خود بخاری باشد، به هر حال خود عمرو ابن شعیب متاسفانه، بخاری ازش نقل می کند، جز نواصب نواصب است، اگر شنیده باشید که وقتی عمر ابن عبدالعزیز گفت سبّ علی ابن ابی طالب را از خطبه ها بردارید یک کسی بلند شد اعتراض کرد همین عمرو ابن شعیب است، این در مسجد شام اعتراض کرد گفت السنّة السنّة یا امیرالمومنین! بالاخره این جز سنن ثابت است که باید سبّ ایشان باشد نستجیر بالله.

غرض این عمرو ابن شعیب در خبائشش، حتی یکی از اهل سنت روایتی نقل کرده خیلی عجیب است که می گوید می خواستم روایت عمرو ابن شعیب را جمع بکنم پیغمبر را در خواب دیدم، فرمودند چکار می خواهی بکنی؟ می خواهی احادیث این خوک، تعبیر خوک، خنزیر، بعد می گفت من را سر قبرش برد و گفت این در قبرش خوک شده. علی ای حال بسیار فرد خبیثی است، این تنها کسی است که به عمر ابن عبدالعزیز، کس دیگر هم نقل نکردند، اعتراض کرد که السنّة السنّة یا امیرالمومنین، به هر حال این شخص، فکر می کنم علی ما ببالی متوفای ۱۲۶ است یعنی زمان امام صادق، میانه های امامت امام صادق.

آن وقت ابن حزم همین یکیش را قبول دارد، همین یک تکه را، بقیه اش را می گوید نه این صحیفه سوء، تعبیرش این است، فإنها صحیفه سوء فیها منکرات، امور منکری در آن وجود دارد، اصلا تعبیرش از این صحیفه به صحیفه سوء است.

به هر حال این حدیث خیلی محل بحث شده، هم الفاظش محل بحث است، روی این کار بشود، عده ای هم کار کردند اما هنوز کار می خواهد، نکته لطیفی دارد.

به هر حال و سرّش هم این است که اول کتابه چون این عبدالله می گوید من در فتح مکه سال هشتم که با پیغمبر بودیم که در ماه رمضان است شروع کردم به نوشتن، اول نوشتنش سال هشتم است. ماه رمضان سال هشتم، عمرش هم حدود پانزده سال، پانزده سال و نیم بوده، در آن وقتی که شروع به نوشتن می کند حدود بین پانزده و شانزده سال است عمر این عبدالله،

بعدا می گوید پیغمبر چون فتح مکه را که کردند شخصی به نام عتاب ابن اسید را به عنوان والی مکه قرار دادند، این والی مکه این است، عتاب ابن اسید است، آن وقت به او این چهار تا مطلب را گفتند، این چهار تا عبارت است خیلی هم بحث انگیز است، خود عبارتش هم بحث انگیز است، حالا غیر از سندش و صحتش و انتسابش به رسول الله، چون ما مفصل این را بحث کردیم آثار دارد.

نهی رسول الله عن سلف و بیع

هم بیع باشد هم سلف باشد

و عن بیعین فی بیع و عن بیع ما لیس عندک

این بیع ما لیس عندک، ما نحن فیه اش این است و عن ریح ما لم یضمن، چهار تا کلمه به پیغمبر نسبت داده شده، عرض کردم در روایات ما در این جا آمده، خب طبعا اصحاب ما بحث کردند، دیگران هم بحث کردند، اهل سنت هم بحث کردند، هم سندا هم متنا و هم دلالتا، من حالا البته بنا نبود دیگه وارد این بحث بشوم چون ما چند دفعه صحبت کردیم که به ذهن می آید که مرحوم جناب آقای عمار ابن موسی ساباطی یک تصرفی در متون روایت کرده، تا حالا چند دفعه عرض کردم این روایت عمار یک مشکل کلی دارد، برای بعضی روایات عمار برای بررسی مطلب خیلی خوب است. تصادفا همین روایت را ببینید عمار چکارش کرده! این روایتی که من گفتم این همینی است که در کتب اهل سنت آمده، عده ایشان هم تصریح کردند که صحیح است مثل ابن حزم، حتی حاکم هم دارد. حتی حاکم دارد هذا حدیث صحیح بالاجماع، تعبیرش این است، حاکم نیشابوری در ذیل این حدیث دارد هذا حدیث صحیح بالاجماع، ادعای اجماع کرده است. آن عبارت حاکم معنا دارد، مراد اجماع نیست چون عرض کردم بخاری و مسلم نقل نکردند، این چطور اجماعی است؟ چون بعضی از آقایان شیعه ها را دیدم آن عبارت را آوردند که این معلوم می شود که پیش اهل سنت بالاجماع حجت است،

عرض کردم بزرگان‌شان قبول ندارند، این برای آدم اطلاع بر روش حاکم است و عدم اطلاع بر روش اهل سنت و این کتاب و این تاریخ است، چون این خیلی آثار دارد، هم پیش اهل سنت خیلی آثار دارد و هم یک قطعاتش پیش ما آمده و این قطعه اش که الان مشکل لفظی هم دارد که اصلاً مراد چیست، این این قدر مشکل بوده که صاحب دعائم هم این را آورده، دعائم الاسلام خودمان این را هم آورده، اسماعیلی، ایشان هم این را آورده و معنا کرده، این جا هم مرحوم صاحب وسائل اقوال المراد، ایشان هم معنا کرده چون این حدیث خیلی همچنین الان برایتان خواندم خیلی گیج کننده بود، عبارت عجیب غریبی بود.

علی ای حال این را هم، این را در این جلد وسائل در جلد دوازده که ابواب البیع چاپ مرحوم آقای ربانی دم دست من بود صفحه ۳۷۴ است، یک بحث دارند که اقلاً روایی هم باشد و به دردتان هم بخورد بگویم، آن وقت در ۳۸۲ در یک باب دیگری، البته این سند شخصی به نام سلیمان ابن صالح از امام صادق این را نقل کرده، این شخص جاهای دیگر هم قطعاتی از این کتاب را نقل کرده. دیگر وارد بحث شیعه اش نمی شویم، سنیش خودش طول کشید، دیگر وارد بحث شیعه اش نمی شوم. همین شخص که اسمش این جا هست سلیمان ابن صالح، این قطعات دیگری هم از این کتاب صحیفه عبدالله ابن عمرو نقل کرده، آن وقت این در کتاب عمار هم آمده، من می خواهم برایتان بخوانم، من چون خیلی اصرار دارم که عمار یک دخل و تصرف در روایت کرده و شاید هم مثلاً کتابش به عنوان یک کتاب حدیثی بین خود فطحی ها جا نیفتاده بوده. به نظرم یک چیز نیمچه فقهی هم شده بود، همچنین حدیثی صرف نیست، الان من برایتان متنش را می خوانم تا ببینید.

پرسش: با وثاقت عمار سازگار است؟

آیت الله مددی: بله خب یعنی وثاقت او جای خودش، ما باید بفهمیم، حالا با وثاقت شیخ صدوق سازگار است چون بعضی دخل و تصرف، مثلاً یک قسمت روایت را قبول نکرده، یک قسمتی را فتوا داده، با وثاقت ایشان مشکل ندارد که، باید روشش را شناخت مثلاً شیخ طوسی روایات کتاب فقیه را خیلی کم آورده، خیلی کم، نسبت به خودش و از کافی هر چه از کافی، کافی را شاید هشتاد و

پنج درصد در بخش ققهش تا نود درصد از کافی آورده اما مال صدوق را شاید ده درصد، دوازده درصد، خیلی کم، روشش را قبول نداشتند، این روشی است که طرف دارد.

ببینید عن ابی عبدالله قال بعث رسول الله رجلا من اصحابه والیا

حالا این بعث را چه عرض کنم؟! خود پیغمبر که در مکه آمدند فتح مکه کردند عتاب ابن اسید را آن جا گذاشتند، این درست است، این والیش درست است، همین عتاب ابن اسید هم هست، ایشان اسم نبرده. علی مکه را هم اسم نبرده، والیا علی مکه، بعث هم بعث از مدینه فرستاده باشند، نه خود ایشان که در، تصادفا جوان هم بود، ۲۱ سالش بود این را که به عنوان والی قرار دادند، بعد دو سه سال هم فوت کرد، خیلی جوانمرگ هم شد، زود جوانمرگ شد. علی ای حال عتاب ابن اسید والی بر مکه قرار داد، این والیا درست است. علی مکه

فقال له إني بعثتك إلی اهل الله

ظاهرا این تصرفات خودش باشد و إلا آن که عبدالله ابن عمرو نقل می کند که بهش نوشتند یعنی دستور دادند، بعث نبوده، خود همان را قرارش دادند

یعنی اهل مکه

فانهم

فقط این نکته خیلی مهم است، البته به نظر من، حالا نظرات آقایان. چون در عبارت مشهوری که اهل سنت دارند که ما هم داشتیم نهی رسول الله، در عبارت عمار دارد که رسول الله به والی گفت انهم، نهی بکن، من فکر می کنم عمار خیلی دقیق است، فکر می کنم، حالا تصور خودم را عرض می کنم. خوب دقت بکنید، این دو تا با همدیگر خیلی فرق می کنند. آنی که در کتب اهل سنت هست نهی رسول الله، روایت معروف ما هم نهی رسول الله اما در متن عمار دارد فانهم، من باز فکر می کنم ذهنیت خودش را دخیل کرده یعنی این یک نهی حکومتی بوده، پیغمبر به حاکم گفتند تو مردم را نهی بکن. اگر نهی رسول الله باشد این سنت می شود، تشریع می

شود. اگر خطاب به والی باشد خوب دقت بکنید! خیلی لطیف است یعنی فهم عمار، این فهم خیلی زیاد هم برای حجیت حدیث مشکل دارد. اگر می گویم چون آقایان علما، گاهی دیگه مجبور شدیم از بحث خارج بشویم، البته یک ربطی به ما دارد، بیع ما لیس عندک دارد، این تعبیر عمار خیلی عجیب است.

پرسش: فانهام دارد

آیت الله مددی: این جا دارد فانههم، شما کدام نسخه را دارید؟ اِنی بعثک اِلِی اهل الله فانههم، می دانید که من خیلی روی متن دقت می کنم چون خیلی فوائد دارد چون الان یکی از مشکلات فقه اهل سنت و شیعه همین است، الان همین مشکل است دیگه، یکی از مشکلات این است که این حدیث را قبول بکنیم یا نه لذا خوب دقت بکنید خود صاحب وسائل در آن جا اقول، در همان صفحه ۳۷۴ توجیهاتی که می کند و قیل یحتمل الکراهه و یحتمل النسخ. نسخ یعنی حکم موقت بوده، من احتمال می دهم عمار هم می خواسته همین نسخ را بگوید یعنی این حکم واقعی نبوده، سنت دائمی رسول الله نبوده، سنت موقت رسول الله بوده. حاکم والی مدینه ینهاه، و لذا ممکن بوده که این محدود به اهل مکه باشد چون عرض کردم اهل مکه ربا در بینشان کاملاً شائع بود، آن ربای تقریباً سرمایه گذاری. به اهل طائف می دادند و ربای در اهل مدینه ربای مالی بود، قرض می دادند چون یهود بودند، تجار یهود بودند، قرض می دادند زیادی می گرفتند اما در اهل مکه همین است که امروز به آن سرمایه گذاری می گویند، بهش پول می داد، قرض می داد که مثلاً برود باغ انگور درست بکند، تاکستان درست بکند بعد مثلاً به او این قدر زیادی برگرداند، این برای این جور سرمایه گذاری ها ربا بود.

فانههم عن بیع ما لم یقبض

عبارتی که در این جا دارد بیع ما لم یقبض، این هم خیلی عجیب است. این که من هی می گویم این مثال را بنویسید چون روایت عمار که مشکلات دارد اگر این ها روشن بشود، ببینید ما بیع لم یقبض نداریم، در روایت معروف در کتب اهل سنت بیع ما لم یقبض نداریم،

بیع ما لیس عندک داریم. ایشان بیع ما لیس عندک را کرد بیع ما لم یقبض، این نکته روشن شد چی می خواهیم بگوییم؟ اگر ثابت بشود که امار این مقدار دخل و تصرف کرده خیلی کار را مشکل می کند.

پرسش: از ضعف در ادبیات عمار نبوده؟

آیت الله مددی: نه خیر.

پرسش: لم یقبض باشد اما ما لیس عندک است

آیت الله مددی: همان ما لیس عندک، قبض یعنی خارجی باشد یعنی مثلاً یک کیلو گندم را اجازه نمی داده، این ما لیس عندک را معنا کرده ما لم یقبض و درست هم نیست، انصافاً بینی و بین الله.

پرسش: شاید منظورش ما لم یضمن است

آیت الله مددی: بیع ما لم یضمن هم نداریم، بی ما لیس عندک داریم اصلاً.

پرسش: آن چهار مورد است

آیت الله مددی: آن در ربح ما لم یضمن است

پرسش: با دقت چجوری می سازد؟ فرمودید انهم خیلی دقیق بوده

آیت الله مددی: خب همین دیگه فهمیده، لیس عندک را به معنای قبض فهمیده یعنی کلی نمی شود مثل رای اهل، نمی خواهیم بگوییم هر چی که گفت قبول است چون من این نکته را عرض کردم، بنا نبود بخوانیم، دیدم حیف سات حالا که این جا رسیدیم برای آشنائی شما چون ببینید دقت بکنید ما اضافه بر این که با خود روایت مقبول داریم این عمار به ما بگوید موثقه عمار را به اهل سنت دادیم به ما می خندند، می گویند امام صادق تصرف کرده چون روایت آن ها چهار تاست و متن مشخص است. این متن با آن متن، روشن شد؟ مشکل این نیست که این با روایت اهل سنت نمی سازد، با روایات ما هم نمی سازد. لذا این تصرف را، من کرارا عرض کردم

تصرف را به امام صادق نسبت ندهید، به عمار باید نسبت داد، این تته را خوب دقت بکنید، این تصرف را به امام صادق نسبت ندهید، این تصرفی بوده که عمار در روایت کرده پس بیع ما لیس عندک را کرد بیع ما لم یقبض.

بعدش و عن شرطین فی بیع

خیلی عجیب است! ما در خود متن روایت شرطین فی بیع نیست، بیعین فی بیع است، آن در روایت، الان برایتان خواندم روایتی که مال سلیمان ابن صالح است

و عن بیعین فی بیع، دقت کردید؟ پس در این یکی هم متاسفانه ایشان تصرف کرده، البته بیع و شرط هر دو جزء التزامات شخصی اند، بیع و شرط یک ماهیت دارند. فقط بیع عقد است شرط در ضمن عقد است، التزام فی التزام است، هر دو التزام اند، عقد خودش یک التزام است شرط التزام فی التزام، لکن آن روایت بیعین فی بیع است.

این تعبیر ایشان شرطین فی بیع، یک احتمال دارد چون آقایان یک بحثی درند که اصلاً بیعین فی بیعین یعنی چی؟ اصلاً خود این عبارت یعنی چی؟ احتمالاً عمار بیعین فی بیع را ترجمه کرده به شرطین فی بیع، خود آن بیعین فی بیع مثلاً گفته شده این طوری بگویند، بگویند این تقد این قدر و نسیئه این قدر، دو بیع، یک بیع دارد می کند دو بیع توش قرار داده. شاید عمار فهمیده که مراد بیعین فی بیع که معنا ندارد، دو شرط در یک بیع، این طور نمی شود که دو بیع در یک بیع باشد. اشکال ندارد، ذهنیت عمار جای خودش، حالا خودش هر چی بینی و بینی الله پس یک نکته دیگر این که ایشان متاسفانه باز در کلمه بیعین فی بیعین تصرف کرده

شرطین فی بیعین

و عن ربح ما لم یضمن

الحمد لله در این یکی تصرف نکرده. این یکی را درست آورده، در خود آن روایت هم ربح ما لم یضمن است، در این یکی تصرف نکرده، در دو تایش دیگه تصرف کرده، چهارمی را هم اصلاً ذکر نکرده؟، چهار تا تکه بود:

۱. و عن سلف و بیع، این را که اصلاً ذکر نکرده.

پس در آن روایت چهار تکه بود، یکیش را که اصلاً درست نقل کرده، یکیش را درست نقل کرده، دو تایش هم توش تصرف کرده، این مقابله خیلی مهم است یعنی من عرض کردم امروز یکمی از بحث خارج شدیم و لکن برای این نکاتی که عرض کردم اگر گاهی گفته می شود روایات عمار باید توقف زیادای کرد نکته اش مال این است، چون معلوم شد این دارای یک ذهنیت خاصی است، یک حالت خاصی دارد، خیلی باید با این با احتیاط برخورد کرد.

پرسش: نتیجه فرمایش شما این است که روایت عمار کلاً از حجیت می افتد

آیت الله مددی: طبعاً، تامل می خواهد نه این که از حجیت بیفتند، یک چیزی بوده یکمی جابجاش کرده، آن وقت الان، سرّ این که مثلاً الان حسب ظاهر ما بین تقریباً حدود هشتاد درصد از روایات عمار معمور بها نیست بلکه شاید هم بیشتر، من به نظر سرّش این است که درست توجه نشده، در بعضی جاها تصرف کرد، در بعضی جاها کم و زیاد کرده، در بعضی جاها دستکاری کرده، این منشا شده که روایات ایشان شاذ بشود، آن شدوذ روایت ایشان این است

از جمله روایاتی که داریم، عمده روایات باب ما نحن فيه این روایت بدهد به ، این روایتی که الان خواندیم روایت عبدالرحمن ابن حجاج بود که الان خواندیم، در روایت عبدالرحمن الن جفاف عنوان طعام بود که الان خواندیم، این روایت عبدالرحمن ابن حجاج از این نسخه ای که خواندیم در حقیقت نسخه صفوان بود، همین روایت عبدالرحمن ابن حجاج در کتاب ابن ابی عمیر این جور آمده. حدیث شماره سه، محمد ابن یعقوب عن علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر.

این سند است به کتاب، این ها را خوب دقت بکنید، روایت یکی است، عبدالرحمن ابن حجاج دو نسخه است، یکی نسخه صفوان است و یکی نسخه ابن ابی عمیر کتاب نوادر

قال قلت لابی عبدالله عن رجل یجیئنی، یطلب المتاع، در نسخه صفوان یطلب التمام، یشتری الطعام، متاع که باشد عام است، شامل لباس می شود، کتاب می شود، شامل همه چیز می شود.

این کلمه متاع را خوب دقت بکنید شبیه عینی است که در کتب فقهی ما آمده، تملیک عین، متاع خیلی شبیه عین است، همین بحثی که

ما الان داریم، این روایت متاعش با بحث ما بهتر می خورد تا طعام، الرجل یجئنی یطلب المتاع فاقوله علی الريح

یعنی مساومه، مقاوله، صحبت می کنیم، می گویم من بهت می دهم این قدر یعنی با آن ربحتی که هست

ثمر اشتریه و ابیعه منه، من گفتم بهت دوپست تومان می دهم می روم صد و پنجاه تومن می خرم و بهش می دهم

فقال أليس إن شاء اخذ و إن شاء ترك؟ قلت بلى، بلى لا بأس به، اشکال ندارد.

قال فإن من عندنا يفسده، احتمال دارد البته این سوال دقیقا آن سوال نباشد، این یک نکته دیگری هم توش باشد غیر از آن سوالی است

که گفتند، فقط نکته ای که دارد این عندنا من یفسده با آن یکی است، من عندنا می شود علمای کوفه، قال و لم؟ قلت قد باع ما ليس

عنده، این احتمال دارد یک فرع دیگری بوده باز هم باع ما ليس عنده.

قال فما يقول في السلم، قد باع صاحبه.

از این جا شبیه همان است، با آن روایت اول

قلت بلى، قال فإنما إن صلح من أجل أنهم يسمونه سلما، إن أبيع كان يقول، خوب دقت بکنید لا بأس ببيع کلی متاع کنت تجده فی

الوقت الذى بعته فيه، این به نظر ما به درد مانحن فيه می خورد، و آن نکته اگر یادتان باشد مرحوم نائینی و مرحوم سید به روایت

تمسک نکردند. مرحوم نائینی گفت تملیک عین، خب این که کلی است و عین نیست، می گوید مهم نیست، مهم این است که انتقال

عین شد، لازم نیست قبل از عقد عین باشد، همین که، وقتی گفتید یک کیلو گندم فروختم بعد یک کیلو گندم را می دهید، الان عین

است، این خیلی عجیب است، کلام نائینی با این روایت امام خیلی نزدیک است.

قال

روشن شد چی می خواهم بگویم؟ خود مرحوم نائینی هم به این تمسک فرمودند. لا بأس ببيع كل متاعٍ یعنی عین. کنت تجده فی الوقت

الذى بعته فيه، خیلی شبیه کلام نائینی است. مهم این است که وقتی که نقل و انتقال است عین است، نائینی هم حرفش این بود دیگه،

لازم نیست قبل از اجرای عقد عین باشد، تو می گویی یک کیلو گندم و یک کیلو گندم را هم بهش می دهی، این می شود عین.

جواب نائینی این بود. خیلی تعبیر زیبایی است، این را امام باقر می فرمایند:

إن أبی کان یقول لا باس ببيع کل متاعٍ کنت تجده فی الوقت الذی بعته فیہ، اگر در وقتش پیدا شد کافی است، این متاع بر آن صدق

می کند، حالا کلمه متاع در نسخه دیگر طعام بود، در بحث ما آمده عین. پس این انشاء و تملیک عین فی مقابل عوضه، حالا ما قبل از

این که وارد بحث قاعده ایش بشویم چون هنوز وارد بحث قاعده ایش نشدیم.

به نظر من روایت دلالت می کند، این طور نیست؟ فکر می کنم انصافا این روایت را اگر و فکر هم می کنم دقیقا مطابق است، حالا

دقیقا هم نمی شود گفت، اجمالا مبانی با مبنای نائینی، سید هم نقل کرد، مهم این است که نقل و انتقال عین شده، این صدق می کند بر

آن، عنوان بیع بر آن صدق می کند

بعد یک روایت دیگری آمده از مرحوم صدوق، البته یادم رفت حالا خوب است من بگویم، یک روایتی هم هست این روایت چهار

تایی را که الان خواندیم، یک روایتی است که مرحوم شیخ صدوق منفردا در کتاب خودش اواخر فقیه به نام مناهای النبی، حدیث

طولانی چند صفحه ای است، به نام مناهای النبی آورده، از طریق شعیب ابن واقد، شعیب ابن واقد پیش ما یک عنوان ندارد، حالا این

شعیب ابن واقد اهل سنت نیست؟ هست، ایشان از حسین پسر زید معروف نقل کرده از امام صادق، سند خیلی مُظْلَم است، سند درب

داغونی است. ع

عن آبائجه فی مناهای النبی

چون آن را گفتم، این مابین پراتز برگردد به آن عواض. در این جا خوب دقت بکنید چون عرص کردم این روایت مشکلات داشت،

این روایت چهار تایی که اصلا معنایش چیست، در این جا دارد و نهی عن بیع ما لیس عندک و نهی عن بیع و سلف، یعنی از این چهار

تا دو تا آورده. در این کتاب مناهل النبی دو تا آمده، روشن شد؟

در آن نسخه معروف اهل سنت چهار تاست، پیش ما هم که آمده چهار تاست، توسط شخصی به نام سلیمان ابن صالح، خیلی عجیب است، ایشان آن کتاب را اگر راست باشد، خیلی عجیب است و به همین جهت می گویم می گویم عجیب است، سلیمان صاحب که ما شناسائی نداریم، از او علی ابن اسفار نقل کرده که از بزرگان اصحاب است، خیلی جلی القدر است. حالا مثلاً به ذهنش رسیده که این حدیث در کتب اهل سنت هست گفتند صحیح است، خیلی عجیب است، خیلی غریب است. که روایاتی که اجلای اهل سنت مثل بخاری قبول نکردند یک شخصی مجهول الهویه ای به حسب ظاهر به نام سلمان ابن صالح از اما صادق نقل می کند و عین آن متن هم هست، متن اهل سنت لکن بعد از ایشان علی ابن اسباط است که جزء اجلای اصحاب است، بعد از ایشان محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب است، ایشان فوق العاده بزرگوار است، من ایشان را در ردیف هایی مثل ابن ابی عمیر می بینم، قبرش مجول است چون در کوفه بوده منتهی فعلاً در نیامده. انصافاً قدرش، این محمد ابن مسلم خیلی فوق العاده است، خیلی جلیل القدر است و از محمد ابن مسلم هم احمد ابن محمد اشعری نقل کرده، خیلی عجیب است، اول سند که می خواهد به اهل سنت برگردد مشکل دارد، بقیه همه اجلای اصحابند، خوب دقت بکنید این منشا این شد و در کتاب، البته حدیث منفرداً در کتاب شیخ، البته این جا ایشان نوشته احمد لکن صحیحش محمد ابن احد است، ایشان جلیل القدر است اما به جلالت و این محمد ابن حسین و علی ابن، خیلی عجیب سات، روی این احادیث باید خیلی کار بشود چون یک سابقه آن طوری دارد در بین اهل سنت، =یش ما یکم غریب است، راهو هم شخص نا آشنائی است سلیمان ابن صابح.

آن وقت نگاه بکنید عمار کرد سه تا، در این سه تا هم یکیش را درست نقل کرد، دو تایش را تصرف کرد. مرحوم صدوق هم، این چیزی را که صدوق نقل کرده قطعاً جعلی است نه احتمالاً، نه این که احتمال لکن ما کراراً عرض کردیم جعلش صورت ترکیبش است، همین حدیثی که ایشان به عنوان مناهج النبى آورده تکه تکه هایش هست، یکیش مال عائشه است، یکیش مال انس است، چند تایش مال ابوهریره است، این جاش فرض کنید عبدالله ابن عمرو عاص است، روات مختلف است، برداشته سند ها را حذف کرده یک چیز واحدی است، کذا نهی نهی، شده مناهج النبى.

پرسش: استاد بزررگان شیعه آمدند نقل کردند دیگه دقت نکردند، کسی از بزرگان نقل نمی کند، منحصرأ سئود

نه این مناهل النبی منحصرأ صدوق است، شیخ طوسی هم اصلا نیاورده.

اصلا اسم شعیب ابن واقع را مطرح نکردند، اصلا یک وقتی اسمش ابن واقد مطرح نیست یعنی اصلا هیچ اعتنایی بهش نکردند. دقت

شد؟ این هم مال او، این هم تکمیل بشود که چون مراد من حدیث واحد نیست، من اینها را طبیعی تاریخی می کنم چون شبیه این را

می توانیم در بقیه احادیث هم سریان بدهیم، رویش کار بشود، چون واقعا یک نکته ای توش هست، این که عده ای هم از اصحاب

آمدند قائل شدند به این که مثلا وقتی اجلا وقتی نقل می کنند نکته اش این است گاهی اوقات راوی اخیرا کاملا مجهول است، حدیث

هم کامل بین اهل معروف بوده، البته محل کلام بوده، مشهورشان قبول کردند، بلکه این یک تکه اش را حاکم همین یکی را می گوید

صحیح بالاجماع، همین یک تکه اش را، می گوید صحیح بالاجماع، اجماعش هم درست نیست. این حدیث را هم نقل کرده، خیلی وقت

گذشت، حواسم پرت شد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین